

سیاستگذاری خبری جنگ و صلح*

پلورالیسم و رئالیسم رسانه‌ای، ارزش خبری مبتنی بر حق یا قدرت

دکتر کیومرث اشتریان

گفتمان مسلط سیاسی می‌تواند از دو منبع متفاوت سرچشمه بگیرد؛ نخست قدرت دولتی که در عرصه رسانه‌ها به شکل «رنالیسم رسانه‌ای» بازتاب می‌یابد و دوم نیروهای اجتماعی که تجلی رسانه‌های آن «پلورالیسم اجتماعی» رسانه‌ای است.

هر قدر رسانه‌ها و ژورنالیسم از قدرت‌های جنگ طلب دولتی، بیشتر فاصله بگیرند و از نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی تأثیرپذیر باشند، امکان گسترش صلح بیشتر خواهد شد.

صلح جهانی بسته به صلح اجتماعی است و صلح اجتماعی نیز بسته به طرح و حل انبوهی از خرده مشکلات سیاسی - اجتماعی است. این، همان نقش اساسی است که انقلاب ارتباطی و رسانه‌ای می‌تواند در صلح اجتماعی و جهانی داشته باشد. تکثر و چندصدایی رسانه‌ای نه تنها می‌تواند همه مطالبات و خواسته‌های خرد و کلان را مطرح کند بلکه زمینه تفاهم اجتماعی را که پیش‌نیاز صلح است فراهم می‌آورد. تحولات تکنولوژیک، اهمیت قدرت سیاسی را در تعیین و تحکیم گفتمان مسلط سیاسی خود بر جامعه کاهش داده است و در نتیجه فرصت برای فاصله‌گیری از رنالیسم رسانه‌ای فراهم شده است. به بیان دیگر تحولات تکنولوژیک منشأ گفتمان مسلط را از قدرت‌های سیاسی به نیروهای اجتماعی تغییر داده است. به لحاظ تحولات زیرساختی در سیاست و رسانه‌ها می‌توان مشاهده کرد که تحول نیروهای اجتماعی و تحولات تکنولوژیک که در زمینه رسانه‌های الکترونیکی در دو دهه اخیر روی داده است، بر سه عنصر اساسی تأثیرگذار بوده است: شناخت، هزینه و عرصه.

مقاله حاضر از سه بخش مجزا تشکیل می‌شود و نحوه استدلال آن اکتشافی و لایه لایه است. نخست، رنالیسم و بازتاب آن سیاست‌گذاری رسانه‌ای مطرح خواهد شد تا نشان داده شود که چگونه رنالیسم، گفتمان مسلط قدرت و بالمآل ارزش خبری قدرت را میدان می‌دهد. در بخش دوم، درباره پلورالیسم رسانه‌ای و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری خبری صلح بحث می‌شود و نشان داده خواهد شد که چگونه

پلورالیسم رسانه‌ای (برخلاف رنالیسم که گفتمان قدرت را مبنای سیاست‌گذاری رسانه‌ای قرار می‌دهد) گفتمان‌های اجتماعی را مبنای شکل‌گیری گفتمان مسلط سیاسی قرار می‌دهد که خود می‌تواند زمینه‌ساز صلح اجتماعی باشد. اما در بخش سوم استدلال می‌شود که پلورالیسم رسانه‌ای نیز در انجام این رسالت صلح‌جویانه ناموفق است چرا که پلورالیسم لحام گسیخته در تکثر معنایی خود، زمینه‌ساز پذیرش قدرت و ارزش خبری قدرت در رسانه‌هاست و تنها در شرایطی می‌تواند صلح‌آمیز باشد که معطوف به حق باشد. حقی که خود مبتنی بر ارزش‌های پایدار است.

رنالیسم رسانه‌ای و جنگ: ارزش خبری قدرت

رهیافت واقع‌گرایی در صلح و امنیت بین‌المللی بر نقش دولت‌ها به عنوان بازیگر اصلی تأکید می‌کند. دولت با در دست داشتن قدرت نظامی به تحصیل امنیت و با در دست داشتن قدرت رسانه‌ای به توجیه عملکرد و توجیه تجهیز خود می‌پردازد. در این رهیافت، قدرت و به‌ویژه قدرت نظامی، اصلی‌ترین منبع امنیت و صلح بین‌المللی است و رسانه‌ها بستر ساز و زمینه‌ساز توجیه فرهنگی تجهیز و تسلیح دولت‌اند. دولت از طریق رسانه‌ها، گفتمان مسلطی را تدارک می‌بیند که مرز خودی و غیرخودی را مشخص می‌کند و با ادبیات سیاسی خاصی این مرزبندی را در جامعه گسترش می‌دهد.

اگر بخواهیم از ادبیات و روش تحلیل گفتمان برای بیان این رهیافت استفاده کنیم می‌توان گفت که واقع‌گرایی حول مفهوم اساسی «ضدیت» گفتمان خود را سامان می‌دهد. براساس این مفهوم قدرت سیاسی به ایجاد مرزبندی سیاسی که برای حیاتش ضروری است دست می‌یازد تا بدین‌سان بتواند هویت جامعه سیاسی و کارگزاران آن را شکل دهد. این امر از طریق برجسته‌سازی خبری به هدایت

خصوصیت‌های تاریخی، تنش‌های اجتماعی، نارسایی‌های اقتصادی و تعارضات فرهنگی و تدوین گفتمانی آنها در قالب یک ایدئولوژی سیاسی جامه عمل می‌پوشد و به ترغیب و تجهیز امکانات، نیروها و توده‌ها می‌پردازد تا به امنیتی یک‌جانبه و معمولاً غیرصلح‌آمیز دست یابد. اصطلاحاتی چون تهدید تروریسم، تهدید خارجی، منافع ملی، تهدید کمونیسم، تهدید هسته‌ای و ... اساساً نمادهایی برای نشان دادن اهداف و دشمنان خاص قدرت سیاسی‌اند. زبان که همچون نظام بنیادین معنابخشی مورد استفاده قرار می‌گیرد با فرهنگ واژگان خاصی به تحکیم سلطه گفتمانی قدرت می‌پردازد. و بدین‌سان جوهره سیاست‌گذاری خبری مبتنی بر ارزش خبری قدرت شکل می‌گیرد.

بنیان فلسفی و معرفت‌شناسی چنین رهیافتی زور و قدرت را مشروعیت می‌بخشد و قائل به وجود ارزش‌های اخلاقی نیست تا بتوان براساس آن گفت‌وگو، تفاهم رسانه‌ای، اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری و ... را بنیان نهاد. این دیدگاه به گونه‌ای افراطی در روایت نیچه از تاریخ متجلی است آنگاه که او تاریخ را قصه فرمانروایی قدرتمندان و اشراف می‌داند و فراتر از آن، فرمانروایی و قدرتمندی را می‌ستاید و مبنای مشروعیتش می‌داند.^۲ قدرت‌مداری در عرصه رسانه‌ای به حذف ارزش‌های خبری صلح‌جویانه و حذف ارزش‌های انسانی از صحنه سیاست می‌انجامد و ارزش خبری قدرت و تضارب فرهنگی نشأت گرفته از نوعی نژادپرستی فرهنگی را جایگزین آن می‌سازد.

دستگاه فکری قدرت‌مدارانه، دستگاه رسانه‌ای قدرت‌گرایانه‌ای تولید می‌کند که به توجیه قدرت‌های بزرگ و کوچک نظامی، سیاسی و اقتصادی می‌پردازد و معمولاً ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمولی



را برای اعمال قدرت، مبنای قضاوت قرار نمی‌دهد و اگر هم ارزش‌هایی را مبنا قرار دهد آنها را با توجه به گفتمان مسلط قدرت تفسیر و تأویل می‌کند و این همان توجیه قدرت‌مدارانه ارزش‌های اخلاقی است. توجیهی که قلب ماهیت اخلاق، و سلب روح از گفت‌وگو و مفاهمه، و جایگزینی آن با مذاکرات رسمی منفعت‌جویانه است. قالب رسانه‌ای «تحسین» و «تقدیس» قدرت، «شگفتی» و «حیرت‌زدگی» است که به القا، تحمیل و در نهایت قبولاندن آن به توده‌های بیننده، شنونده و خواننده منجر می‌شود. توده‌ها، همین‌که عظمت قدرت و شوکت و حشمت او را ببینند پذیرش او را طبیعی و بدیهی و «حق» می‌پندارند. بی‌جهت نیست که دولت امریکا هنگام لشکرکشی به سومالی از شبکه تلویزیونی CNN جهانیان را به تماشای نمایش رسانه‌ای قدرت و شوکتش دعوت می‌کند.

قدرت سیاسی به ایجاد یک فضای گفتمانی دست می‌یازد و رسانه‌ها نیز خود در این فضای گفتمانی که فرهنگ قدرت سیاسی بر آن مسلط است به گزارشگری، تصویرگری و تحلیل و تفسیر می‌پردازند. این آن چیزی است که به بیانی عامیانه - که البته حکایت از امری واقعی می‌کند - «توطئه» نام می‌گیرد و به بیانی فنی و علمی، گفتمان قدرت اجتماعی Social Power نامیده می‌شود.

فضای گفتمانی قدرت در مقابله با خرده‌گفتمان‌هایی شکل می‌گیرد که در این دستگاه فکری و مآلاً رسانه‌ای هیچ‌یک ارزش ذاتی ندارند و در فضایی از شکاکیت و نسبی‌گرایی معرفتی - فلسفی طرح می‌شوند و ترجمان سیاسی - اجتماعی می‌یابند. گفتمان‌ها حقانیت خود را از «موجودیت»، «عاملیت»، «سلطه»، «ضدیت»، و به‌ویژه «قدرت» کسب می‌کنند.^۲

فقدان معیار مشترکی برای تفاهم

هستند. تقسیم‌بندیهای مرسوم جهان پیشرفته و جهان سوم در این زمینه رنگ می‌بازند و اغلب رسانه‌ها یا به دلایل گفتمانی و ایدئولوژیکی و یا به دلایلی چون منافع ملی، مصلحت بین‌المللی و یا سرمایه‌سالاری رسانه‌ای، تحت تأثیر فضای گفتمانی جنگ‌طلبانه قدرت‌های خرد و کلان ملی و بین‌المللی قرار می‌گیرند و قدرت، بنیان ارزش خبری آنها می‌شود.

بدین‌سان می‌توان مشاهده کرد که نیچه‌گرایی در عرصه سیاست، چگونه راه پذیرش متدولوژی مارکس و اعمال آن بر تحلیل رسانه‌ها را باز می‌کند:

«هگل تاریخ را از مابعدالطبیعه آزاد ساخت و به آن چهره دیالکتیکی بخشید. اما برداشت او از تاریخ اساساً ایده‌آلیستی بود. اما حالا ایده‌آلیسم از آخرین پناهگاه خود نیز رانده می‌شود، فلسفه تاریخ اکنون برخورداری ماتریالیستی با تاریخ را تبلیغ می‌کند و روش تبیین «آگاهی» فرد یا «وجود» او، به جای تبیین «وجود» با «آگاهی»، آنگونه که تاکنون رایج بوده، گسترش می‌یابد.^۲

بیان فوق به شکلی صریح‌تر در گفتار مارکس مشاهده می‌شود که ما را به روش تحلیلی مارکسیستی از رسانه‌ها نزدیک‌تر می‌کند:

«انسان‌ها با مشارکت در تولید اجتماعی وارد روابط معینی می‌شوند که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده آنهاست. روابط تولید با مرحله معینی از رشد نیروهای مادی تولید سازگار است. کل این روابط تولیدی ساخت اقتصادی جامعه را می‌سازد، یعنی پایه‌ای واقعی که روینای حقوقی و سیاسی جامعه بر مبنای آن شکل می‌گیرد و اشکال گوناگون آگاهی اجتماعی با آن سازگاری دارد. شیوه تولید زندگی مادی ماهیت کلی فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی زندگی را تعیین می‌کند. این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی‌شان را تعیین می‌کند، بلکه برعکس، هستی اجتماعی است که تعیین‌کننده آگاهی آنهاست.^۵

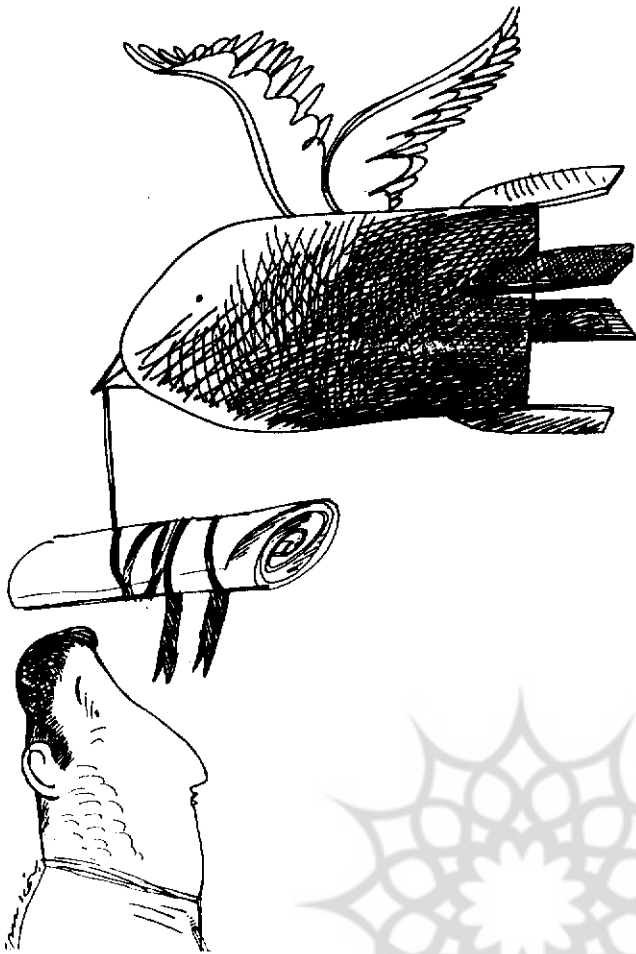
شاکله «وجود» در بیان انگلس و

■ قدرت و به‌ویژه قدرت نظامی، اصلی‌ترین منبع امنیت و صلح بین‌المللی است و رسانه‌ها بسترساز و زمینه‌ساز توجیه فرهنگی تجهیز و تسلیح دولت‌اند.

■ مفهوم قدرت سیاسی به ایجاد مرزبندی سیاسی که برای حیانتش ضروری است دست می‌یازد تا بدین‌سان بتواند هویت جامعه سیاسی و کارگزاران آن را شکل دهد.

تمدن‌ها، نسبی‌گرایی مفرط در اخلاق و ارزش‌های انسانی و تکثر دستگاه‌های منطقی، راه مفاهمه و نرم‌گفتاری رسانه‌ای را می‌بندد و به‌جای آن فخرفروشی و نژادپرستی فرهنگی، خشونت تحلیلی، جنجال محوری گزارشگری و دشمن‌تراشی و دشمن‌هراسی رسانه‌ای را ترویج می‌کند. نتیجه طبیعی چنین فضایی، اعتبار بخشیدن به عامل قدرت در سیاست‌گذاری خبری برای حل و فصل منازعات است. و مگر وضع فعلی نظام بین‌الملل چنین نیست؟

بنابر آنچه که گذشت در پارادایم واقع‌گرایی، گفتمان مسلط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ارتباطی تنگاتنگ و ناگسستگی با قدرت سیاسی است. گفتمان مسلط از قدرت سیاسی و سازوکارهای قهریه سرچشمه می‌گیرد. در چنین فضایی رسانه‌ها نیز تابع قدرت‌طلبی‌های سیاسی و الزامات و ایدئولوژی‌ها و مصلحت‌بینی‌های آن



«هستی اجتماعی» در تعبیر مارکس، قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی نهفته در آن است که آگاهی اجتماعی را سامان می‌دهد.

گفتمان مسلط تحت‌تأثیر ساخت اقتصادی شکل می‌گیرد و رسانه‌ها را در خدمت قدرت‌های مسلط اقتصادی قرار می‌دهد. البته واقعیت موجود رسانه‌ها نشانگر تضادهایی در این زمینه هست و آزاداندیشان بسیاری را می‌توان سراغ گرفت که در این چارچوب تحلیلی نمی‌گنجند اما نمی‌توان گرایش مسلط به‌ویژه وضع حاکم بر رسانه‌های جهان سرمایه‌داری را نادیده گرفت. بی‌جهت نیست که آرتور آسا برگر با اشاره به اقبال روزافزون به این روش، شگفتی خود را از این مسأله ابراز می‌دارد که مارکسیسم در مورد فرهنگ (در اینجا آنچه مدنظر اوست به‌ویژه رسانه‌هاست)، آگاهی و موضوع‌های مرتبط با آنها حرف‌های جالب‌تری دارد تا در مورد اقتصاد.^۶

پلورالیسم رسانه‌ای اجتماعی و صلح: ارزش خبری قدرت یا حق؟

گفتمان‌های مسلط تنها از قدرت‌های مسلط سیاسی سرچشمه نمی‌گیرند بلکه نیروهای اجتماعی و تحولات تکنولوژیک می‌توانند سرمنشأ گفتمان‌هایی باشند که قدرتی فراتر از قدرت سیاسی تولید کنند.

جان کلام این بخش از نوشتار آن است که تحولات تکنولوژیک هم به نظریه‌های مارکسیستی خدشه وارد کرده است و هم به‌خودی‌خود نقش قدرت سیاسی را در تعیین و تحکیم گفتمان مسلط سیاسی خود بر جامعه کاهش داده است و در نتیجه فرصت برای فاصله‌گیری از رئالیسم رسانه‌ای فراهم شده است. نکته کانونی دیگر که مرتبط با موضوع مقاله است، این است که این تحول نه تنها یک واقعیت در حال ظهور است بلکه به‌نظر می‌رسد برای

دستیابی به صلح مطلوب نیز لازم است. البته مشروط بر آن‌که این پلورالیسم (آن‌گونه که در بخش بعدی این نوشتار به آن پرداخته خواهد شد) خود زمینه‌ساز رئالیسم و قدرت‌مداری رسانه‌ای نشود. به بیان دیگر تحولات تکنولوژیک، منشأ گفتمان مسلط را از قدرت‌های سیاسی به نیروهای اجتماعی تغییر داده است. قدرت‌های سیاسی با توجه به طبیعت خود معمولاً به سوی نزاع، کشمکش و جنگ حسرت می‌کنند در حالی که نیروهای اجتماعی و مردمی طبعاً از جنگ و درگیری گریزانند.

به لحاظ تحولات زیرساختی در سیاست و رسانه‌ها می‌توان مشاهده کرد که تحول نیروهای اجتماعی و تحولات تکنولوژیک که در زمینه رسانه‌های الکترونیکی در دو دهه اخیر روی داده است، بر سه عنصر اساسی تأثیرگذار بوده است: شناخت، هزینه و عرصه، اگر سیاست را علمی بدانیم که به ما می‌آموزد

در عرصه تصمیم عمومی چه کسی می‌برد، چه می‌برد، کجا می‌برد، چگونه و چرا می‌برد؟^۷ تحولات تکنولوژیک در عرصه رسانه‌ها به شناخت شفاف‌تر عرصه تصمیم‌گیری در بخش عمومی کمک کرده است و باعث شفافیت هرچه بیشتر حفره‌های تاریک تصمیم‌گیری دولتی شده (چه، که، چرا، کجا) است.

از سوی دیگر این، تحولات دست قدرت‌های سیاسی و رسمی را بیش از پیش از عرصه عمومی کوتاه می‌کند تا راه برای بازیگری نیروهای اجتماعی در قالب‌های مدنی و غیرمدنی بازتر شود. دولت به تدریج کنترل فضای سیاسی را از دست خواهد داد و نخواهد توانست حاکم بلامنزاعی در عرصه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری باشد. سنت براین بوده است که قدرت‌های سیاسی از طریق رسانه‌ها به اعمال اقتدار گفتمانی می‌پرداخته‌اند اما انقلاب رسانه‌ای زمینه اعمال اقتدار گفتمانی نیروهای اجتماعی را افزایش داده

■ فقدان معیار مشترکی برای
 تفاهم تمدن‌ها، نسبی‌گرایی
 مفرط در اخلاق و ارزش‌های
 انسانی و تکرر دستگاه‌های
 منطقی، راه مفاهمه و
 نرم‌گفتاری رسانه‌ای را
 می‌بندد و به جای آن
 فخرفروشی و نژادپرستی
 فرهنگی، خشونت تحلیلی،
 جنجال محوری گزارشگری و
 دشمن‌تراشی و دشمن‌هراسی
 رسانه‌ای را ترویج می‌کند.
 ■ گفتمان مسلط تحت‌تأثیر
 ساخت اقتصادی شکل می‌گیرد
 و رسانه‌ها را در خدمت
 قدرت‌های مسلط اقتصادی
 قرار می‌دهد.



■ تحولات تکنولوژیک هم به
 نظریه‌های مارکسیستی
 خدشه وارد کرده است و هم
 به‌خودی خود نقش قدرت
 سیاسی را در تعیین و تحکیم
 گفتمان مسلط سیاسی خود بر
 جامعه کاهش داده است و در
 نتیجه فرصت برای
 فاصله‌گیری از رئالیسم
 رسانه‌ای فراهم شده است.
 ■ دولت به‌تدریج کنترل
 فضای سیاسی را از دست
 خواهد داد و نخواهد توانست
 حاکم بلامنازعی در عرصه
 اطلاع‌رسانی و خبرگزاری
 باشد.

است.
 تحولات تکنولوژیک در رسانه‌ها،
 هزینه مادی و معنوی سیاست‌ورزی را نیز
 کاهش داده است. نیروهای اجتماعی با
 استفاده از ابزار تکنولوژی رسانه‌ای به‌ویژه
 از طریق اینترنت به نقش‌آفرینی
 می‌پردازند؛ بدون این‌که لازم باشد در
 قالب یک تشکل سیاسی رسمی و یا به
 صورت آشکار به فعالیت سیاسی
 بپردازند. به بیان دیگر حفره‌های تاریک
 فعالیت سیاسی به دور از دسترس
 قدرت‌های سیاسی در فضایی مجازی
 گسترده شده‌اند و عرصه سیاست‌ورزی از
 قالب‌های سنتی به قالب‌های آشکار و
 پنهان رسانه‌ای تغییر یافته‌اند.
 سیاست‌ورزی خرد و نقش‌آفرینی توسط
 افراد در اینترنت رواج یافته بدون این‌که
 قابل شناسایی و قابل تعقیب به‌وسیله
 قدرت‌های سیاسی باشند. اینترنت این
 امکان را فراهم کرده که سیاست‌ورزی خرد
 (میکروپلیتیک)، کاملاً شخصی، و سلولی

جای احزاب، سازمان‌ها و دیوانسالارهای
 رسمی را بگیرد.
 این پدیده به حیطه موضوعی سیاست
 نیز تسری پیدا کرده است. در عرصه
 سیاست مجازی نه تنها موضوعات کلان
 سیاسی بلکه موضوعات خردی نیز که به
 نحوی به سیاست و تصمیم‌گیری‌های
 عمومی و به مسائل مبتلا به عموم مربوط
 می‌شوند مطرح می‌شوند. زندانی شدن
 یک فرد، آزار دیدن یک کودک،
 همسرازاری و ارتباط این مقوله‌ها با
 مقررات، نظم اجتماعی و سیاست دولتی
 همه و همه می‌تواند مطرح شود. صلح
 جهانی بسته به صلح اجتماعی است و
 صلح اجتماعی نیز بسته به طرح و حل
 انبوهی از خرده مشکلات سیاسی -
 اجتماعی است. این همان نقش اساسی
 است که انقلاب ارتباطی و رسانه‌ای
 می‌تواند در صلح اجتماعی و جهانی
 داشته باشد. تکرر و چند صدایی رسانه‌ای
 نه تنها می‌تواند همه مطالبات و

خواسته‌های خرد و کلان را مطرح کند
 بلکه زمینه تفاهم اجتماعی را که پیش‌نیاز
 صلح است فراهم می‌آورد.
 چند صدایی رسانه‌ای، واقع‌نمایی
 زندگی اجتماعی را در پی دارد و افکار و
 ایده‌هایی که در عرصه واقعی به هر دلیل
 مجال بروز پیدا نمی‌کنند، در این عرصه
 مجازی (بدون آن‌که بیمی از تعقیب و
 مجازات داشته باشند) فرصت ظهور
 می‌یابند و بدین‌سان می‌توان دریافت که
 در لایه‌های پنهان زندگی اجتماعی و
 سیاسی چه می‌گذرد.
 پنهان شدن بازیگران عرصه سیاسی و
 نقش‌آفرینی آنان بدون پرداخت هزینه‌های
 مادی و معنوی، واقع‌نمایی زندگی
 اجتماعی و سیاسی را افزایش داده و
 فرصت بروز افکار، آمال و اندیشه‌هایی که
 خطرپذیری بالای آنان باعث پنهان ماندن
 و غفلت از آنان می‌شود را فراهم می‌سازد.
 اینترنت می‌تواند افکار و ایده‌هایی را
 نمایندگی کند که از طرح شدن به‌صورت



ارزش‌ها، به نادیده گرفتن حق و پذیرش
گفتمان قدرت منتهی می‌شود. □

پی‌نوشت‌ها:

۱. مارش و استوکر نمونه‌ای از این پدیده را درباره دولت مارگارت تاچر به دست می‌دهند: پروژه تاچری با تمرکز پیرامون موضوع ضدیت با جمع‌گرایی، توانست یک رشته هم‌ارزی‌ها را به وجود آورد. پس جمع‌گرایی بکسر رفت تا بازنمای اجماع سیاسی، سوسیالیسم، دولت‌گرایی، کورپوراتیسم غیرکارا، اتحادیه‌های تجاری بسیار قدرتمند و غیره باشد. تاچریسم یا گفتمان ضدیت با جمع‌گرایی به عنوان تنها بدیل این رفتارها و ایده‌های غیرمعتبر مطرح گردید (دیوید مارش، جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۷۸، صص ۲۱۱-۲۱۰)

۲. فردریش نیچه، فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ همچنین نک: برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب (ج ۲)، ترجمه نجف دریابندری، نشر پرواز، ۱۳۶۵، صص ۱۰۳۹-۱۰۵۵.

۳. همان، صص ۲۲۱-۱۹۵.

۴. فردریش انگلس، در: آسا برگر آرتور، روش‌های تحلیل رسانه‌ها، ترجمه پرویز اجلائی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ص ۶۵، ۱۳۷۹.

۵. مارکس، در: همان، ص ۶۳، ۱۳۷۹.

۶. همان، ص ۱۲، ۱۳۷۹.

۷. مک آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی‌کنی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

* این مقاله، به سفارش «همایش بین‌المللی خبرگزاری‌ها؛ ائتلاف برای صلح» که روزهای ۲۳ و ۲۴ مهرماه امسال توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران در تهران برگزار شد، تهیه شده و خلاصه آن نیز در همایش مذکور ارائه شده است.

■ سنت براین بوده است که

قدرت‌های سیاسی از طریق

رسانه‌ها به اعمال اقتدار

گفتمانی می‌پرداخته‌اند اما

انقلاب رسانه‌ای زمینه اعمال

اقتدار گفتمانی نیروهای

اجتماعی را افزایش داده است.

■ پنهان شدن بازیگران عرصه

سیاسی و نقش آفرینی آنان

بدون پرداخت هزینه‌های مادی

و معنوی، واقع‌نمایی زندگی

اجتماعی و سیاسی را افزایش

داده و فرصت بروز افکار، آمال

و اندیشه‌هایی که خطرپذیری

بالای آنان باعث پنهان ماندن

و غفلت از آنان می‌شود را

فراهم می‌سازد.

پلورالیسم لجام گسیخته، سرانجام ارزش خبری قدرت و گفتمان مسلط قدرت را می‌پذیرد و آن را به ناچار سرمشق و الگوی ارزش خبری قرار می‌دهد.

از این رو ضروری است که حد و مرزی ارزشی مینا و پایه جامعه سیاسی و بالمآل جامعه رسانه‌ای قرار گیرد؛ خواه این حد و مرز ارزشی عدالت باشد و خواه هر هنجار پذیرفته شده‌ای که براساس آن وفاق عمومی شکل گیرد.

پلورالیسم رسانه‌ای تنها در صورتی مبنای صلح اجتماعی است که قدرت‌گریز و حق محور باشد. حقی که خود بر مبنای ثابت، تعریف‌پذیر و مورد وفاق عمومی استوار باشد و قدرت آن ناشی از حق معطوف به ارزش‌های ثابت باشد. این که چگونه می‌توان به این ارزش‌های ثابت دست یافت موضوع این مقاله نیست و در حیطه مباحث فلسفه سیاسی و معرفت‌شناسی می‌گنجد. این مقاله صرفاً در پی اثبات این نکته است که ناپایداری

رسمی و با نام و نشان بیمناکند. واقع‌نمایی زندگی سیاسی، شکل‌گیری گفتمان‌های اجتماعی را که می‌توانند منشأ قدرت سیاسی شده و بتدریج به یک گفتمان مسلط تبدیل شوند سرعت بخشد. قطره قطره اندیشه‌ها و آمال و آرزوها جمع گشته و دریایی پدید می‌آورد که «جو زمانه» نام دارد و همچون نیرویی اجتماعی عمل کند.

اما آیا این همه، چهره پلورالیسم است؟ آیا پلورالیسم اجتماعی می‌تواند به خودی خود زمینه‌ساز سیاست‌گذاری خبری صلح‌آمیز و قدرت‌گریز باشد؟ تا اینجا چنین به نظر می‌آید که پاسخ به این پرسش مثبت است اما استدلال بخش بعدی این نوشتار در جهت مخالف حرکت می‌کند.

پلورالیسم رسانه‌ای و ارزش خبری حق

پلورالیسم اجتماعی رسانه‌ای اگر مبتنی بر مبانی معرفتی و حقوقی ثابتی نباشد، خود به‌گونه‌ای نامرئی و خزنده زمینه‌ساز رئالیسم رسانه‌ای و پذیرش مشروعیت قدرت به‌عنوان ارزش ثابت خواهد شد.

در تکثر معنایی «همه» حق خواهند داشت و دامنه حق «همه» هیچ‌گاه از پیشروی متوقف نخواهد شد که البته این خود به بی‌ثباتی و «ناحق بودن همه» منجر می‌شود. جایی که «همه نامحدود» ذیحق باشند به این مفهوم است که هیچ‌یک عملاً و در واقع ذیحق نیستند. هرج و مرجی که از این پدیده مشتق می‌شود خود زمینه‌ساز پذیرش آن «حقی» خواهد شد که صاحب قدرت است. و این همان رئالیسم و قدرت‌مداری است. بدین‌سان مشاهده می‌شود که تکثر معنایی لجام گسیخته چگونه قدرت را بر کسی «حق» می‌نشانند و آن را ذیحق در قدرت می‌انگارد چرا که به‌رحال جامعه سیاسی نیاز به انسجام دارد و بدون آن اساساً جامعه سیاسی شکل نمی‌گیرد. بنابراین در عرصه رسانه‌ای،